**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021123**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل به تناسب عرض کردم که یکی از بحث‌های مهم و اثرگذار در فقه این است که یک روایت واحد را قطعاتش را بتوانیم تشخیص بدهیم و اینها را به همدیگر بچسبانیم. یک نکته‌ای را اشاره کردم که گاهی اوقات در هنگام چسباندن قطعات یک روایت یک قطعات جانبی هم وجود دارد که نیاز هست که دقت بشود که ممکن است بعضی تکه‌ها مربوط به این روایت نباشد. همین روایت معاویة بن عمار را که مورد بحث قرار می‌دادیم بعضی تکه‌ها در لابلایش احیانا بعضی تکه‌هایی هست که ممکن است مربوط به این روایت مفصل نباشد و از جای دیگری باشد، نمونه‌اش را مثال بزنم، در کافی، جلد ۴، صفحۀ ۴۰۱:

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَادْخُلْهُ حَافِياً عَلَى السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الْخُشُوعِ» بعد دارد: «وَ قَالَ وَ مَنْ دَخَلَهُ بِخُشُوعٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قُلْتُ مَا الْخُشُوعُ قَالَ السَّكِينَةُ»

ممکن است این یک تکۀ قال السکینة تکه‌ای باشد که معاویة بن عمار در لابلای آن روایت داخل کرده به تناسب این کلمۀ خشوع را که اینجا وارد شده یک روایت دیگری که از امام شنیده آن را هم داخل کرده باشد و به خاطر همین قال را هم تکرار کرده، و قال این وسط آورده اشاره می‌خواسته بکند که ادامۀ آن روایت قبلی نیست بلکه یک روایت دیگری هست که مجزا هست. و این یک روایت دیگری هم هست از معاویة بن عمار اینها همه ظاهرا مربوط به این روایت نیستند، روایت ۴۰۰، رقم ۹، دو تا روایت قبل از این:

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ دَخَلَهَا بِسَكِينَةٍ غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ قُلْتُ كَيْفَ يَدْخُلُهَا بِسَكِينَةٍ قَالَ يَدْخُلُ غَيْرَ مُتَكَبِّرٍ وَ لَا مُتَجَبِّرٍ.»

اینها ظاهرا یک روایت دیگری هست و حالا یا من دخله بخشوع امام فرموده یا بعد، اینجوری تفسیر شده اینها احتمال می‌دهم مثلا من دخله بخشوع ان غفرالله له ان شاء قلت ما الخشوع و السکینة، این «مَنْ دَخَلَهَا بِسَكِينَةٍ غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ قُلْتُ كَيْفَ يَدْخُلُهَا بِسَكِينَةٍ قَالَ يَدْخُلُ غَيْرَ مُتَكَبِّرٍ وَ لَا مُتَجَبِّرٍ.»

که این تکه آن تکه هر دو قطعات یک روایت دیگری باشند که این وسط این روایت گنجانده شدند و این ساختارش با ساختار کلی این روایت فرق دارد، تکرار و قال هم که اوّلش آوردند می‌تواند نشانۀ این باشد که این مربوط به این روایت نیست، تکه‌هایی شبیه این در همین روایت معاویة بن عمار هست که من حالا یک نمونه اینجا، یک نمونۀ تهذیب، جلد ۵، صفحۀ ۲۷۵، رقم ۹۴۱،

«مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا نَفَرْتَ وَ انْتَهَيْتَ إِلَى الْحَصْبَةِ وَ هِيَ الْبَطْحَاءُ فَشِئْتَ أَنْ تَنْزِلَ قَلِيلًا فَإِنَّ» یعنی فانزل، این ظاهرا بعدش دارد: «أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ» این فکر کنم یک فانزلی که اینجا هست فانَّ قسمتی از آن فانزل محذوف باشد یعنی إِذَا نَفَرْتَ وَ انْتَهَيْتَ إِلَى الْحَصْبَةِ وَ هِيَ الْبَطْحَاءُ فَشِئْتَ أَنْ تَنْزِلَ قَلِيلًا [فانزل] بعد مطرح شده «أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ أَبِي علیه السلام كَانَ يَنْزِلُهَا ثُمَّ يَرْتَحِلُ فَيَدْخُلُ مَكَّةَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنَامَ بِهَا وَ قَالَ» این تکۀ دیگری هست که به تناسب این روایت راوی وارد کرده یعنی خود همان معاویة بن عمار بعضی جاها کأنّ یک توضیحی از یک روایت آورده. این فإنّ بعضی‌ها به این استشهاد کردند که کأنّ اصل این روایت گفتۀ امام صادق نیست، نه این افتادگی دارد: «إِذَا نَفَرْتَ وَ انْتَهَيْتَ إِلَى الْحَصْبَةِ وَ هِيَ الْبَطْحَاءُ فَشِئْتَ أَنْ تَنْزِلَ قَلِيلًا» یک فانزلی می‌خواهد در این حاشیۀ آقای غفاری هم دارد ای فانزل فالظاهر سقطه، این فان می‌تواند قسمتی از آن فانزل محذوف باشد، عبارت بعدی‌اش یک روایت دیگری باشد که اینها به این روایت چسبانده شده. عرض کردم باید گاهی اوقات قطعات یک روایتی که انسان پیدا می‌کند آن یک، مثلا قطعات یک کوزه را که آدم می‌خواهد به همدیگر بچسباند ممکن است یک چیزهای دیگر هم بهش چسبیده باشد آرام آرام آن چیزها را ازش جدا کند که به همدیگر خراب نکند آن کوزه‌ای که می‌خواهیم درست کنیم، این هم یک نمونۀ دیگری هست. بعضی جاها آن طرف قضیه است، به نظر می‌رسد که قطعه‌ای از این روایت را معاویة بن عمار در ادامه یک روایت دیگری ذکر کرده، این هم باید.

**شاگرد:** همین روایت در صفحۀ ۲۷۱ قبلش یک چیزی دارد، همین تهذیب جلد ۵.

**استاد:** آها درست شد. در کافی این است: «فَإِذَا نَفَرْتَ وَ انْتَهَيْتَ إِلَى الْحَصْبَةِ وَ هِيَ الْبَطْحَاءُ فَشِئْتَ أَنْ تَنْزِلَ قَلِيلًا» باز هم فانزل ندارد.

**شاگرد:** نه فانزل ندارد قبلش ؟؟؟ دارد.

**استاد:** آها بله. «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَنْفِرَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَيْسَ لَكَ ... فَشِئْتَ أَنْ تَنْزِلَ قَلِيلًا» بحث فانزل که اینجا می‌خواهم بگویم در این هم هست، این هم شبیه همان روایت است حالا آن تکه‌ای که بود تکه‌ای هست که مال کافی، این مال کافی است آن تکه‌ای که گفتم مال تهذیب یعنی سند تهذیب بود از موسی بن قاسم بود، صفحۀ ۲۷۵ از موسی بن قاسم بود، این تکه افتادگی‌اش باید در کتاب اصلی باشد، آن کتاب اصلی معاویة بن عمار یک تکه‌ای افتاده و این در اثر افتادگی عبارت‌هایش یک کمی مشوش شده. یک نمونۀ دیگر هست آن طرفش هست یعنی روایت معاویه به آن قطعۀ روایت دیگر چسبیده، کافی، جلد ۴، صفحۀ ۴۹۰.

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي رَجُلٍ يَشْتَرِي هَدْياً وَ كَانَ بِهِ عَيْبٌ عَوَرٌ أَوْ غَيْرُهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ نَقَدَ ثَمَنَهُ فَقَدْ أَجْزَأَ عَنْهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ نَقَدَ ثَمَنَهُ رَدَّهُ وَ اشْتَرَى غَيْرَهُ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اشْتَرِ فَحْلًا سَمِيناً لِلْمُتْعَةِ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَمَوْجُوءاً فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَمِنْ فُحُولَةِ الْمَعْزِ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَنَعْجَةً فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ قَالَ وَ يُجْزِئُ فِي الْمُتْعَةِ الْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ وَ لَا يُجْزِئُ جَذَعُ الْمَعْزِ»

ببینید این قطعات مختلفی هست، یک قطعۀ اوّل که پاسخ سوال هست، یک قطعه‌ای که ساختارش شبیه ساختارهای همین روایت مورد بحث ما هست، یک قطعۀ دیگری که پاسخ سوال نیست ولی ساختارش خیلی شبیه ساختار روایت ما نیست. یک تکۀ چهارمی «قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي رَجُلٍ اشْتَرَى شَاةً» آن هم با جواب سوال است و این یک تکۀ وسط ممکن است مربوط به این روایت مورد بحث ما باشد می‌خورد مربوط به روایت مورد بحث ما باشد و ساختارش شبیه آن هست. حالا خیلی وقت‌ها الآن من چیز هم همراه خودم نبود، آن کتابی که اینها را استخراج کرده بودم همینجوری به تناسب یک جهت دیگری من اینها را آوردم.

یک مورد دیگر صفحۀ ۵۰۱، رقم ۲. می‌گوید: «وَ فِي رِوَايَةِ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: يُنْتَفَعُ بِجِلْدِ الْأُضْحِيَّةِ وَ يُشْتَرَى بِهِ الْمَتَاعُ وَ إِنْ تُصُدِّقَ بِهِ فَهُوَ أَفْضَلُ»

ببینید ساختار چه شکلی است؟ صیغۀ غائب است، «وَ إِنْ تُصُدِّقَ بِهِ فَهُوَ أَفْضَلُ» بعد می‌گوید «وَ قَالَ نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بَدَنَةً وَ لَمْ يُعْطِ الْجَزَّارِينَ جُلُودَهَا وَ لَا قَلَائِدَهَا وَ لَا جِلَالَهَا وَ لَكِنْ تَصَدَّقَ بِهِ» خب این را داشته باشید، بعد می‌گوید «وَ لَا تُعْطِ السَّلَّاخَ مِنْهَا شَيْئاً وَ لَكِنْ أَعْطِهِ مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ.» باز دوباره این ساختار با ساختارهای قبلی‌اش متفاوت است. این تکۀ «وَ لَا تُعْطِ السَّلَّاخَ مِنْهَا شَيْئاً وَ لَكِنْ أَعْطِهِ مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ.» به نظر می‌رسد چسبانده شده اشتباها، حالا اشتباها یا تعمدا قطعۀ دیگری است.

یک تکۀ دیگری تهذیب، جلد ۵، صفحۀ ۳۶۷، رقم ۱۲۸۰.

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الدَّجَاجِ الْحَبَشِيِّ فَقَالَ لَيْسَ مِنَ الصَّيْدِ إِنَّمَا الصَّيْدُ مَا كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» خب یک سوال و جواب. «قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا كَانَ مِنَ الطَّيْرِ لَا يَصُفُّ فَلَكَ أَنْ تُخْرِجَهُ مِنَ الْحَرَمِ وَ مَا صَفَّ مِنْهَا فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُخْرِجَهُ.»

این قطعۀ اوّلش مربوط به این روایت نیست، قطعۀ دومش که اصلا ساختارش هم جدا کرده، «قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» حالا یک تکه‌ای که آن کافی جلد ۴، صفحۀ ۵۰۱، ۵۰۲ آن یک نوع اشتباه اینجا رخ داده یک و قال و قال این وسط باید بیاید و یک کمی ساختار یک نوع تشویشی در عبارت به نظر می‌رسد. ولی تکه‌های دیگر آن مشخص هست که دو تا روایت هست و کنار هم قرار گرفتند نه به هم چسبانده شدند که نیاز به تفکیک داشته باشد.

**شاگرد:** به سلاخ مناسبت ندارد استفتاء باشد؟ چون مثلا مرسوم بوده معمولا پوست را می‌دهند به سلاخ آنجا استدرادا می‌گوید یک موقع به سلاخ ندهی.

**استاد:** نه مرادم این هست که دارد گزارش می‌دهد پیغمبر فلان کار را کرد، بعد و لا تعط السلاخ، امر را عطف به خبر کردن چه تناسبی دارد؟ امر امر و لا تعط عطف به پیغمبر این کار را نمی‌کرد، عطف انشاء به خبر از جهت ادبی خیلی لطیف نیست دیگر، گاهی اوقات احیانا می‌گویند غلط است.

**شاگرد:** در روایت قبلی که از کافی نقل کردیم و فی روایة معاویة عن عمار بود کلا سند.

**استاد:** حالا آنها یک بحث‌هایی دارد که آن به چه نحو هست که آنها تو ذیل توضیح الاسناد من در موردش توضیح دادم مراجعه کنید آن توضیحاتی در مورد آن و فی روایة معاویة بن عمار در آنجا هست. حالا اینجا به تناسب یک نکته‌ای را هم ضمیمه کنم یک مقاله‌ای در مجلۀ پژوهش‌های رجالی چاپ شده یک نگاهی کردم ببینم با این بحث‌های ما ارتباطی می‌تواند داشته باشد، عنوانش این هست نسخه‌شناسی کتاب الحج معاویة بن عمار در پرتو بخش‌های تازه یاب از آن، پژوهش‌های رجالی، شمارۀ ۵۰، صفحۀ ۷۱. این را نگاه که می‌کردم دیدم که شروع بحث یک پیش فرضی را به عنوان یک امر بدیهی و واضح مطرح کرده شروع کرده هیچ دلیل ندارد و غلط هم هست، و کل بحث بر پایۀ این مطلب غلط جلو برده، حالا من اوّلا، بحث‌های گذشتۀ ما تا حدودی مرتبط با این هست. صفحۀ ۷۱، پیشینۀ بحث نوشته اکنون و در عصر حاضر این اندیشه که اسناد نویسندگان جوامع متأخر به روایات پیشین معمولا طریق به کتاب است و نه طریق نقل شفاهی از استاد از مطالب روشنی است که در جای خود ادله و شواهد مختلفی بر آن اقامه شده است. این مطلب اصلا درست نیست، نه اسناد نویسندگان متأخر مختلف است، بعضی‌هایش اسناد طریق به کتاب است، بعضی‌هایش دلیل نداریم طریق به کتاب است و اینها اصلا باید تفکیکش خودش خیلی، در این مقاله این را به عنوان پیش فرض گرفته و هر چی طریق، طریق که خیلی خیلی نادر نباشد برای معاویة بن عمار طریق به کتاب گرفته، هیچکدام از اینها دلیل ندارد، بعضی‌هایش طریق بر خلاف دارد که به تناسب همین بحث روایت معاویة بن عمار از آن جهت می‌خواهم بر این جهت آن را آوردم. می‌گوید روایت معاویه نیز از این قاعده مستثنی نیست. علامه محمد تقی مجلسی از پیشگامان این اندیشه در شروع خود به کلیت آن و نیز در خصوص روایات معاویة بن عمار بدان اشاره نموده است و حاشیه آدرس‌هایی داده.

مرحوم علامه ملا محمد تقی مجلسی یک مطلبی را در روضة المتقین به شرح عربی کتاب من لا یحضره الفقیه و لوامع صاحبقرانی که شرح فارسی من لا یحضره الفقیه هست دارد و آن اشتباهی هست، اشتباه متکرری هست که بعد از ایشان هم احیانا در بعضی کتاب‌های دیگر هم، مثل بعضی آثار مرحوم علامۀ نوری تکرار شده و اینها به عنوان پیشگامان این اندیشه، این اندیشه اشتباهی است و ربطی هم به این بحث ایشان ندارد حالا من توضیح بدهم که منشاء اشتباه هم چی است. مرحوم ملا محمد تقی مجلسی تصور کرده که هر کسی که در اوّل اسناد فقیه واقع هست آن صاحب کتابی هست که روایت از کتاب او گرفته شده. و این ایده، ایده‌ای هست که خیلی در این شرح فقیه اثر گذار است، یعنی فرض کنید معاویة بن عمار اگر صدر سند فقیه واقع شده گفته از کتاب معاویة بن عمار است، زراره صدر سند فقیه واقع شده، از کتاب زراره، این مطلب را مرحوم آقای خویی در مقدمۀ معجم رجال حدیث بحث کردند و بحث خیلی خوبی کردند و اثبات اینکه این مطلب نادرست است کردند که من این را با مکمل‌هایی در توضیحاتی که در مورد فقیه در این برنامۀ درایة النور، درایة النور یک توضیحاتی در مورد فقیه دارد، یکی از چیزهایش همین است، آنجا من مفصل به این پرداختم، اصل مطلب ناشی از یک اشتباه در برداشتی هست از عبارت مقدمۀ فقیه، مرحوم شیخ صدوق در مقدمۀ فقیه، جلد ۱، صفحۀ ۳ عبارتشان این هست: «جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السِّجِسْتَانِيِّ وَ كِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ وَ كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ الْأَهْوَازِيِّ وَ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى- وَ كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ تَصْنِيفِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ وَ كِتَابِ الرَّحْمَةِ لِسَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ جَامِعِ شَيْخِنَا مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ كُتُبِ الْمَحَاسِنِ لِأَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ- وَ رِسَالَةِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَيَّ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْأُصُولِ وَ الْمُصَنَّفَاتِ»

ایشان می‌گوید همۀ روایت‌های فقیه از این منابع معتبر گرفته شده ولی این از این عبارت استفاده نمی‌شود که هر کی اوّل سند باشد از کتاب او گرفته شده، دو بحث است فرض کنید ممکن است از کافی گرفته باشد، کافی سندش به معاویة بن عمار علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن عمار باشد، از کتاب سعد بن عبدالله که کتاب الرحمۀ سعد بن عبدالله گرفته باشد، سعد بن عبدالله گفته باشد احمد بن محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن عمار باشد از او گرفته باشد و اینکه آن کسی که اوّل سند هست از کتاب او اخذ شده هیچ شاهدی ندارد و شواهد بر خلافش دارد که مرحوم آقای خویی شواهد خوبی آورده آنجا مراجعه کنید ما هم یک سری نکاتی بر فرمایشات آقای خویی داریم که در مقدمه‌ای که در درایة النور هست وارد شده.

این مطلب باعث شده تمام مواردی که معاویة بن عمار صدر اسناد فقیه هست خیال کنند از کتاب او گرفته شده و بعد هر چی روایت معاویة بن عمار در آن واقع هست، اگر سندش خیلی خیلی بعید باشد آنها را گفته نه، ولی سندش یک ذره اشتهار داشته باشد گفته از کتاب گرفته شده، این است که یک مجموعۀ طرق به کتاب معاویة بن عمار اینجا آورده از اوّل تا آخرش بی‌دلیل است، مفصل، ۳، ۴ صفحه مجموعۀ طرق آورده هیچ شاهدی نیست و بلکه بعضی‌ها شاهد بر خلاف هم وجود دارد من جمله همین که من به این تناسب این مطلب را آوردم. یکی از مواردی که ایشان به عنوان طریق به کتاب معاویة بن عمار آورده این هست، موسی بن قاسم صاحب کتاب الحج، شیخ طوسی در تهذیب به فراوانی از کتاب او نقل نموده است، او از کتاب معاویة بن عمار به واسطۀ صفوان بن یحیی در غالب موارد و نیز ابن ابی عمیر و ابراهیم بن ابی بکر و دیگران نقل روایت می‌کند. این ابراهیم بن ابی بکر همین ابراهیم بن ابی السمال مورد بحث ما بود، نقل از ابراهیم بن ابی بکر این قطعا از کتاب معاویة بن عمار نیست، شاهدش این هست که عرض کردم موسی بن قاسم از ابراهیم بن ابی سمال فقط این روایت را نقل کرده، ابراهیم بن ابی سمال اگر راوی کتاب باشد نباید منحصر به همین روایت واحد باشد، در جاهایی، حالا صفوان را که معمول آن هم در طریق این کتاب هست سندهای دیگری هم واقع هست منحصر نیست به همین روایت مورد نظر ما، ولی ابراهیم بن ابی السمال، یا ابراهیم اسدی و ابراهیم خالی که یک جا هم ابراهیم نخعی شده منحصرا فقط همین یک روایت است، چطور می‌شود که از راوی، راوی کتاب است فقط این یک روایت را نقل کرده؟ این خودش نشانگر این است که راوی کتاب نیست و این خودش نشانگر یکی از فوائد شناخت همین روایت این هست این تصور را که ابراهیم بن ابی بکر راوی به کتاب معاویة بن عمار هست را نفی می‌کند. یک نکته من اینجا عرض بکنم خدمت ذی جود دوستان، ما اینکه عرض کردم اخذ از کتب دلیل نداریم ما از زمانی که جوامع اوّلیۀ حدیثی نوشته شدند ما یک اصول حدیثی داریم، یک اصول داریم، یک مصنفات یا جوامع اوّلیۀ حدیثی داریم، حالا جوامع تعبیر کنم، مصنفات تعبیر نکنم، یک جوامع ثانیه داریم، در حدود زمان ابن ابی عمیر، از زمان ابن ابی عمیر و معاصرینش یک سری کتاب‌های جامع‌نگاری شروع می‌شود، کتاب‌هایی که در بردارندۀ ابواب مختلف فقه هستند مثل کتب، مهم‌ترینش حالا مهم‌تر از ابن ابی عمیر یک مقدار بعدش که زمان حسین بن سعید هست این صورت روشن‌تر از زمان حسین بن سعید این مطلب شروع می‌شود، حسین بن سعید ۳۰ کتاب نوشته در ابواب مختلف فقه که ساختار اصلی تبویب فقهی ما براساس کتب حسین بن سعید است، و همچنین تبویب اصلی کافی، این کتب حسین بن سعید باب‌بندی‌اش خیلی باب‌بندی مهمی هست که در کتاب‌های کافی، کافی خودش از کتاب‌های مختلف تشکیل شده، اثر خودش را دارد، و این کتب حسین بن سعید یک محوریتی داشته، مثلا محمد بن اورمه را در شرح حالش می‌گوید له کتب مثل کتب حسین بن سعید، می‌گوید کتاب‌هایی بوده که یک جنبۀ محوریت داشته که افراد براساس آن کتاب‌ها کتاب تألیف می‌کردند، علی بن مهزیار می‌گوید کتب حسین بن سعید را گرفت بر آن اساس کتاب تألیف کرد و در فلان کتاب زاد فیه شیءً کثیرا، در سایر کتب که اضافه‌هایی که کرده بود یک مقدار کمی هست. این کتب حسین بن سعید تقریبا از وقتی کتب حسین بن سعید تألیف می‌شود و بعد از آن هم یک سری کتاب‌هایی مثل در کتب علی بن مهزیار و امثال اینها تألیف می‌شود این آغاز جوامع حدیثی ما هست، این کتب حسین بن سعید و علی بن مهزیار آرام آرام، تعبیر آرام آرام هم که می‌کنم رویش دقت دارم، تمام چیزهای تحدیثی را به نقل از کتب متوجه می‌کنند، قبل از زمان حسین بن سعید اینکه نقلیات بگوییم از کتاب اخذ شده خیلی شاهد روشنی ما نداریم، ولی از کتاب حسین بن سعید به این طرف، بعد از کتاب حسین بن سعید کتاب‌هایی که بعد تألیف شده محور اصلی تألیفات هستند، مثلا شیخ طوسی در تهذیب منابع، من کل منابع شیخ طوسی را در تهذیب به طور کامل در آوردم مفصل شاید ۲۰ سال رویش کار کردم، منابع اصلی که شیخ طوسی در تهذیب دارد مهم‌ترین منبعش یکی کافی است، بعدش کتب حسین بن سعید هست، از کتبی که قبل از کتب حسین بن سعید باشد تقریبا تک و توک منبع وجود دارد آن هم منابع خیلی مهمی هم نیستند، تک و توک، مثل مسائل علی بن جعفر و بعضی جاها نقلیاتی ازش دارد، کتب ابن محبوب بعضی جاها دارد. تقریبا شما منابع مکتوب تهذیب را از زمان حسین بن سعید به بعد می‌بینید، مثلا در این کتاب‌هایی هم که در این لیستی که فقیه به عنوان منابع ذکر کرده در این لیست شما کتب قبل از حسین بن سعید را یک کتاب حریز هست، یک کتاب عبیدالله حلبی هست، یک نوادر احمد بن محمد بن عیسی هست، نوادر احمد بن محمد بن عیسی هم از منابع تهذیب هست، البته متأخر از حسین بن سعید است، معذرت می‌خواهم، کتاب حریز هست، کتاب عبیدالله حلبی هست، نوادر محمد بن ابی عمیر اشتباه چیز کردم، این نوادر محمد بن ابی عمیر هم جزو منابع تهذیب هست. تنها سه تا کتاب از قبل از حسین بن سعید در این لیست وجود دارد، یعنی قبل از حسین بن سعید اینکه یک کتاب‌های منبعی که محوریت داشته باشند از آنها تحدیث صورت بگیرد خیلی خیلی نادر است، بودند نه اینکه، ما اصول اربعمائة داریم، اصول داریم، ولی اینکه اینها به عنوان محور تحدیثی باشند از اینها فقط اخذ حدیث بشود ما شاهدی نداریم، ولی وقتی جوامع، جوامع اولیه، جوامع اولیه یکی همین کتب حسین بن سعید است، کتب علی بن مهزیار است، نوادر احمد بن محمد بن عیسی است. این نوادر احمد بن محمد بن عیسی هم اصلش به ترتیب فقه نبوده، داود بن کوره می‌آید این را می‌گوید بوبه علی الفقه، به ترتیب قرار می‌دهد، جامع فقهی می‌شود، کتاب نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، البته نوادر الحکمة محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بیشتر محورش فقه نیست، آنجوری که در خود، یک مقداری محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری نگاهش به حدیث فقه‌محور نیست، هم فقه هست هم معارف دیگر هست. مثل محاسن برقی، محاسن برقی اصلا نگاهش فقه‌محور نیست، احمد بن محمد بن عیسی نگاهش کاملا فقه‌محور است، نوادر الحکمة بینابین است، نوادر الحکمة یک کتابی هست که هم از یک جهت فقه‌محور است، چون خود این محمد بن احمد بن یحیی عمران اشعری هم شاگرد احمد بن محمد بن عیسی بوده، هم شاگرد احمد بن محمد بن خالد، هر دو نگاه را در تألیفات خودش دارد. کتاب الرحمة سعد بن عبدالله هم همینجور، جامع شیخنا محمد بن حسن بن ولید همینجور. علی ای تقدیر نکته‌ای که می‌خواهم روی آن تکیه کنم این نکته است که ما در کتب حدیثی، کتب حسین بن سعید آغاز نقل گسترده از منابع هست، یک جامع این شکلی، البته خود همین کتب حسین بن سعید هم هنوز این نکته را بگویم، ما یک بحثی داریم می‌گوییم طرق به کتب تشریفاتی است، این را مفصل در جای خودش بحث کردیم. این طرق به کتبی که می‌خواهیم بگوییم تشریفاتی است طرق به جوامع را می‌خواهیم بگوییم، حتی همین حسین بن سعید هم که ما می‌خواهیم بگوییم تشریفاتی است یک کمی بعد از حسین بن سعید تشریفاتی بودنش شروع می‌شود، در ذیل شرح حال حسین بن سعید در رجال نجاشی می‌گوید کتاب حسین بن سعید را چند نفر نقل کردند، احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد، کی کی، ۴ نفر را ذکر می‌کند. بعد می‌گوید و اما ما علیه اصحابنا و المعول علیه ما رواه عنه احمد بن محمد بن عیسی. این عبارت مال ابن نوح سیرافی است در نامه‌ای که به نجاشی نوشته، آخرش می‌گوید که حواست جمع باشد از هر نسخه‌ای فقط از هر طریقی که نقل می‌کنی روایتی که در آن نسخه هست نقل کنی. این معنایش این است که در کتاب‌های حسین بن سعید هم با وجودی که این ۴ راوی هست تفاوت‌های نسخه‌ای هنوز وجود دارد، اینجور نیست که این نقل‌ها نقل تشریفاتی باشد، ما تقریبا نقل تشریفاتی از یک طبقه بعد از حسین بن سعید ناظر هستیم، یعنی از زمان احمد بن محمد بن عیسی و اینها. از آن به بعد نقل‌ها کاملا تشریفاتی است، البته شیخ طوسی این تفاوتی که ابن نوح بین نقل‌های مختلف کتاب حسین بن سعید می‌گذارد را نمی‌گذارد، به نظر شیخ طوسی نقل از کتب حسین بن سعید از نسخه‌های مختلفش را جدا نمی‌کند، همه‌اش را یکپارچه نقل می‌کند و به نظر شیخ طوسی نسخه‌های مختلف کتاب حسین بن سعید هم اینقدر تفاوت‌هایش در حدی نیست که آن را از تشریفاتی بودن نیندازد. ولی علی ای تقدیر غرض من این هست فوقش ما تشریفاتی بودن را خیلی سرایت بدهیم تا حسین بن سعید است، اینکه ما می‌گوییم نقل از کتب تشریفاتی است نه هر نقل از کتبی، تا حداکثر زمان حسین بن سعید و الا قبلی‌ها اینکه این نقل‌ها تشریفاتی است و اصلا دلیل هم نداریم، عرض من این است دلیل هم نداریم که بسیاری از این نقل‌ها نقل از کتب باشد، حالا بحث‌های خیلی مفصلی دارد که من نمی‌خواهم واردش بشوم، در این مقاله فقط اشاره کرده به یک کتاب گفته تمام صفحات، عنوان یک کتاب این آقای عمادی را فقط پاورقی آدرس هم نداده، پاورقی گفته برای اینکه بفهمید که اینها نقل‌ها نقل از کتاب بوده مراجعه کنید به کتاب آقای عمادی، چیز خاصی هم در این کتاب نیست برای اثبات این مطلب. حالا نکتۀ مهم این است که ما روش کشف اینکه کجا از کتاب اخذ شده اینها روش‌های خاص خودش را دارد. متأسفانه یک چیزی اخیرا مد شده بعضی‌ها همینجوری هر چی روایت که مثلا حالا عیب ندارد اسم ببرم، کتابی هست به نام فهارس الشیعة، این فهارس الشیعة مولفش قبل از چاپ آورده بود کتاب را به من داد ببینم، و من بهش هم این انتقاد را کردم و هیچی هم پاسخی نداشت و هیچی هم، ایشان مثلا در تمام طرق هر جایی که اسم ابن ولید را دیده گفته این از فهرست ابن ولید اخذ شده، به چه دلیل؟ هیچ دلیل اقامه کرده. تمام مواردی که نام ابن ولید در فهرست شیخ، در رجال نجاشی وارد شده گفته این از فهرست ابن ولید گرفته شده، به چه دلیل؟ هیچی. تمام مواردی که، و اینها نکات ریزه کاری خیلی دارد، حالا من اجمالش را در مورد همین فهرست ابن ولید عرض بکنم، آن چیزی که من به دست آوردم آن این است که فهرست ابن ولید دست شیخ طوسی نبوده، فهرست ابن ولید فقط دست نجاشی بوده، دست شیخ طوسی فهرست شیخ صدوق بوده و تمامی مواردی که از ابن ولید نقل می‌کند ولو صدوق هم در سندش نباشد از فهرست صدوق است، اینها نکاتی دارد از یک سبک‌های تعویض اسناد استفاده شده، تمام مواردی که ابن ولید در فهرست شیخ طوسی هست از فهرست صدوق است، و یکی از نکات جالب اینجا هست این مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری هست، این مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری را نجاشی از فهرست ابن ولید اخذ کرده، و شیخ طوسی از فهرست شیخ صدوق اخذ کرده و اینها یک تفاوت‌های ریزه کاری‌های هم با هم دارند، این نکته در فهم ما از این استثنای محمد بن احمد بن یحیی خیلی موثر است، چون یک تفاوت‌هایی عبارتی دارد، این تفاوت‌ها را حالا من نمی‌خواهم وارد بحث‌هایش بشوم، این خیلی مهم است که ما، اینها حوصله می‌خواهد یعنی چیزهایی هست که به این راحتی نیست، همینجوری متأسفانه می‌گویم یک ایدۀ درستی هست در اینکه نقل از کتب خیلی نقش دارد، و ما باید در صدد این باشیم که موارد نقل از کتب را شناسایی کنیم، این خیلی ایدۀ کلی خوبی است. ولی اینکه حالا اینکه چجوری می‌توانیم این را تشخیص بدهیم الآن من دیدم کتاب‌هایی نوشته شدند، کتاب‌هایی که جایز هم بردند ولی از اوّل تا آخرش یک استدلال پشت قضایایش نیست، می‌گوید اینها از فلان کتاب گرفته شده، اینها از فلان کتاب گرفته شده، اینها از فلان کتاب گرفته شده، آخر به چه دلیل؟ همینجور. این هم تازه در همین مقاله‌ای که می‌گویم از اوّل تا آخرش در همین ایده‌هاست، ایده‌های بی دلیل، بعدش هم تازه می‌گوید ما بعضی‌ها خیلی چیز کردند، طرق زیاد، ما موارد یقینی را آوردیم اینکه یقینی باشد دیگر چیزهای دیگرش، هیچ استدلالی پشت قضیه نیست، حالا بعضی استدلال‌ها من نمی‌خواهم دیگر وارد این ریزه کاری‌های بحث بشوم، یک نکات مهمی در این چیزها هست، بحث مثلا تعویض سند یا قدمایی، اینها اثرگذار هست در فهم ما در منبع یابی‌ها که خیلی در این چیزها اثر دارد، خب این بحث تمام، یک نکتۀ دیگری را فردا ادامه می‌دهم آن این است که ما عرض کردیم که روایت زراره و بکیر اینها قطعات یک روایتی بودند. عرض کردم اینها خودشان هم قطعات یک روایت مفصل‌تر هستند. آن که به نام روایت فضلا معروف است. این بحث روایت فضلا را فردا دنبال می‌کنیم و این بحث را ان شاء الله فردا جمع می‌کنم و می‌رویم در بحث آیندۀ ما، بحث بعدی ما بعد از تمام شدن این بحث این هست که اینها همه مقدمه بود برای اینکه آیا در مورد حقیقت نحوۀ تعلق زکات به اعیان بین اصناف زکویه فرق هست یا فرق نیست؟ ما آن را حالا فردا جمع‌بندی‌اش را بکنیم بحث بعدی ما که هم خودش یک بحث مستقل هست و هم مقدمه هست بر تکمیل این بحث ما بحث اینکه قصد قربت اصلا در زکات به چه نحو شرط هست؟ شرط هست شرط نیست؟ و نحوۀ شرطیت قصد قربت در زکات به چه نحو هست، آن مقدمه است برای اینکه این تأثیر این بحث بر نحوۀ تعلق زکات به اعیان این را.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد